

# دکتر جیمز اس. اشپیگل، اخلاق مسیحی، جلسه ۱۶ جنگ

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس اخلاق مسیحی است. این جلسه شانزدهم در مورد جنگ است.

بسیار خوب، موضوع بعدی ما جنگ است.

و سوال این است که جنگ، اگر اصلاً جنگی باشد، چه زمانی از نظر اخلاقی مناسب است؟ خوب، جنگ چیست؟ بیایید با این سوال شروع کنیم. جنگ، به طور کلی، یک درگیری مسلحانه بین ملت‌ها است. اما این تعریف ممکن است مشکل‌ساز باشد زیرا جنگ علیه گروه‌های انقلابی یا تروریستی را منتفی می‌کند.

مطمئنناً، جنگ‌های انقلابی خودشان جنگ‌های واقعی هستند، هرچند که به معنای واقعی کلمه، جنگ بین ملت‌ها نیستند. اما این برداشت کلی از جنگ است. کارل فون کلاوزویتس جنگ را به عنوان یک دوئل در مقیاس وسیع تعریف می‌کند.

او می‌گوید، جنگ، به قول معروف، عملی خشونت‌آمیز است که با هدف وادار کردن حریف به انجام خواسته‌های ما انجام می‌شود. در اینجا سه دیدگاه کلی در مورد جنگ وجود دارد که با نظریه جنگ عادلانه آغاز می‌شود، که می‌گوید تحت شرایط خاص، جنگ از نظر اخلاقی موجه است. و دیدگاه شر ضروری وجود دارد که می‌گوید گاهی اوقات جنگ برای جلوگیری از شر بزرگتری ضروری است، اما خود جنگ همیشه شر است.

و سپس صلح‌طلبی وجود دارد که می‌گوید جنگ هرگز از نظر اخلاقی توجیه‌پذیر نیست. بنابراین، ما قصد داریم بر نظریه جنگ عادلانه و صلح‌طلبی، و همچنین استدلال‌های موافق و مخالف، تمرکز کنیم. طرفداران زیادی برای دیدگاه شر ضروری وجود ندارد، عمدتاً به این دلیل که، به دلایل موجه، مردم نمی‌خواهند موضعی بگیرند که در آن مسلماً از شر دفاع کنند.

بنابراین، اکثریت قریب به اتفاق محققان در این زمینه می‌گویند که جنگ در برخی موارد از نظر اخلاقی درست است، و گاهی اوقات عادلانه است، یا این را انکار می‌کنند و می‌گویند که جنگ هرگز از نظر اخلاقی موجه نیست. بنابراین ما با دیدگاه اخیر، یعنی صلح‌طلبی، شروع می‌کنیم و با تمایز قائل شدن بین انواع مختلف صلح‌طلبی شروع می‌کنیم. همه صلح‌طلبی‌ها شبیه هم نیستند.

یک نوع صلح‌طلبی ضد جنگ وجود دارد که استفاده ملی از خشونت را محکوم می‌کند و در عین حال حق شخصی دفاع از خود را حفظ می‌کند. و نوع دیگر صلح‌طلبی خصوصی است که خشونت در حوزه شخصی را رد می‌کند، اما نه آنطور که توسط مقامات سیاسی استفاده می‌شود. دو نوع صلح‌طلبی خصوصی وجود دارد.

صلح‌طلبی خصوصی ضد کشتار وجود دارد، و سپس قوی‌ترین دیدگاه صلح‌طلبی خصوصی ضد خشونت وجود دارد که با هر نوع خشونت شخصی مخالف است. و سپس صلح‌طلبی جهانی وجود دارد که افراطی‌ترین آنها است و با هرگونه خشونت و کشتار در حوزه خصوصی و توسط مقامات سیاسی مخالف است. از نظر استدلال‌های فلسفی برای صلح‌طلبی، استدلال الگوی اخلاقی وجود دارد که خاطر نشان می‌کند اگر همه صلح‌طلب باشند، دنیای بهتری خواهد بود.

همه این را تصدیق می‌کنند. اگر هیچ‌کس در هیچ موردی از خشونت استفاده نمی‌کرد، آیا جهان عالی نمی‌شد؟ بنابراین، اگر چنین است، اگر جهانی کردن یک دیدگاه صلح‌طلبانه یا نوعی عمل صلح‌طلبانه، جهان را به این معنا ایده‌آل می‌کند، آیا این نشان نمی‌دهد که این موضع درست است؟ این استدلال الگوی اخلاقی است. اساساً کانتی است.

ما می‌توانیم صلح‌طلبی را جهانی کنیم، اما نمی‌توانیم خشونت را جهانی کنیم. به همین دلیل، هرگز نباید با خشونت رفتار کنیم. این رفتاری نیست که بتوانید بخواهید به صورت جهانی اجرا شود.

مورد بعدی، استدلال گاندی است که بر نقش رنج، به ویژه به خاطر عدالت، به عنوان راهی برای پالایش روح تأکید می‌کند. این فقط روح خود فرد نیست؛ بلکه می‌تواند روح مخالفانش را نیز دگرگون کند. گاندی، در سنت هندو، بر آهیمنسا یا عدم خشونت تأکید داشت و از ایجاد درد یا آسیب از روی خودخواهی خودداری می‌کرد.

او می‌گوید سلاح معنوی تهذیب نفس، هرچند ناملموس به نظر می‌رسد، قدرتمندترین وسیله برای ایجاد انقلابی در محیط خود و سست کردن قید و بندهای بیرونی است، پایان نقل قول. و البته، گاندی به خاطر حمایت از استقلال هند و پرهیز از هرگونه توسل به خشونت در سطح بین‌المللی مشهور شد. این نوعی استفاده از این تمایل به رنج کشیدن برای بیان نکته‌ای قدرتمند و تأثیرگذاری بر، می‌دانید، حتی بر اعمال کل رژیم‌های سیاسی است.

و سپس یک استدلال فایده‌گرایانه وجود دارد، این ایده که جنگ‌ها بیشتر از آنکه مفید باشند، ضرر دارند. در نهایت، می‌دانید، برخی از صلح‌طلبان استدلال می‌کنند که هر جنگی که وارد آن شویم، همیشه یک ضرر خالص است، حتی اگر جنگ دفاع از خود باشد، حتی اگر جنگی باشد که از یک ملت بی‌گناه دفاع می‌کند. هر خیری که قرار باشد از طریق اعمال جنگی حاصل شود، همیشه یک ضرر خالص خواهد بود.

این استدلالی است که دفاع از آن در برخی زمینه‌ها، مثلاً در جنگ جهانی دوم، دشوار است، جایی که یک مستبد مانند آدولف هیتلر میلیون‌ها انسان بی‌گناه را می‌کشد. می‌دانید، متقاعد کردن بسیاری از ما دشوار است که عدم پاسخ به این نسل‌کشی با هیچ نوع تجاوزی کار درستی باشد. اما من شنیده‌ام که صلح‌طلبان استدلال می‌کنند که حتی در اینجا هم ورود به جنگ جهانی دوم، همانطور که ما به دلایل مختلف انجام دادیم، یک ضرر خالص بود.

اثبات این موضوع دشوار است، اما جالب است که می‌بینیم صلح‌طلبان به اصطلاح به اسلحه‌هایشان پایبندند. شاید این استعاره‌ی اشتباهی باشد. وقتی صحبت از جنگ جهانی دوم می‌شود، به موضع خود در مورد این استدلال فایده‌گرایانه پایبند باشید.

از نظر استدلال‌های کتاب مقدس برای صلح‌طلبی، برخی به تقدس زندگی متوسل می‌شوند، اینکه انسان‌ها به تصویر خدا آفریده شده‌اند و بنابراین، همه مردم بدون استثنا حق زندگی دارند، حتی اگر در حال کشتن دیگران باشند. ما باید به زندگی آنها احترام بگذاریم و آنها را نکشیم. توجه کنید، این امر کشتن را منتفی می‌کند، اما سایر اشکال خشونت، یعنی متوقف کردن فرد از طریق ابزارهای خشونت‌آمیزی که فقط به زندگی او آسیب می‌رسانند و به آن پایان نمی‌دهند، را منتفی نمی‌کند.

یکی دیگر از استدلال‌های کتاب مقدس برای صلح‌طلبی، به ممنوعیت‌های کتاب مقدس در مورد خشونت استناد می‌کند. به طور خاص، می‌توانیم به تأکید عیسی بر عدم مقاومت در متی ۵ توجه کنیم، جایی که او می‌گوید، شنیده‌اید که می‌گویند، چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، اما من به شما می‌گویم، در برابر شخص شرور مقاومت نکنید. اگر کسی به گونه راست شما سیلی زد، به گونه دیگر او سیلی بزنید.

و اگر کسی بخواهد تو را به دادگاه بکشاند و پیراهنت را بگیرد، ردایت را نیز به او بده. اگر کسی تو را مجبور کند یک مایل با او بروی، دو مایل با او برو. پس در برابر شخص شرور مقاومت نکن.

صلح طلبان متوجه خواهند شد که به نظر می‌رسد این به نفع دیدگاه آنهاست. ما همچنین ظاهراً پولس را در رومین ۱۲، آیات ۱۹ تا ۲۱ می‌بینیم که چیزی مشابه را تعلیم می‌دهد. او می‌گوید، انتقام نگیرید، بلکه جایی برای خشم خدا بگذارید.

مغلوب بدی نشوید، بلکه بدی را با خوبی مغلوب کنید. و در پطرس، ما آموزه عدم مقاومت را نیز می‌یابیم. در اول پطرس ۲، او می‌گوید، اگر برای انجام کار نیک رنج می‌برید و آن را تحمل می‌کنید، این در پیشگاه خدا ستودنی است.

بنابراین، این نوع عبارات توسط مسیحیان صلح طلب برای دفاع از موضع خود استفاده می‌شوند. با این حال توجه داشته باشید که این عبارات در مورد خشونت شخصی صدق می‌کنند اما لزوماً در مورد نیروی نظامی ملی صدق نمی‌کنند. بنابراین، حتی اگر ما وظیفه اخلاقی داشته باشیم که حتی در دفاع از خود، رفتار خشونت‌آمیز نداشته باشیم، از این نتیجه گرفته نمی‌شود که نیروی نظامی ملی غیراخلاقی است.

خب، بیایید درباره نظریه جنگ عادلانه صحبت کنیم. جنگ عادلانه چندین جنبه دارد. حق توسل به جنگ به (jus in bello) به شرایط لازم برای توجیه شروع جنگ می‌پردازد و حق در جنگ (Jus ad bellum) اصولی می‌پردازد که رفتار در جنگ را محدود می‌کند.

توسط تعدادی از (jus in bello) و جنگ عادلانه (jus ad bellum) شرایط لازم برای جنگ عادلانه متفکران سنت جنگ عادلانه، مانند توماس آکویناس، فرانسیسکو د ویتوریا، هوگو گروتیوس و دیگران، شرح (jus ad bellum) و بسط داده شده است. بنابراین، ما در ادامه به بررسی ایده‌های خاصی تحت عناوین جنگ عادلانه خواهیم پرداخت. اما ابتدا، در اینجا به برخی از استدلال‌های کلی (jus in bello) و جنگ عادلانه (jus ad bellum) که برای حمایت از این ایده که جنگ عادلانه می‌تواند وجود داشته باشد، استفاده می‌شوند، اشاره می‌کنیم.

یکی استدلالی برای عدالت است. این ایده مطرح می‌شود که وقتی ملتی توسط ملت دیگری مورد حمله قرار می‌گیرد، این یک امر ناعادلانه است و پاسخی مشابه را می‌طلبد. همچنین استدلالی از جانب صلح وجود دارد که در آن هدف جنگ، تأثیرگذاری بر نوع خاصی از صلح است.

این خشونت به خودی خود نیست، و کشتن به خودی خود نیست، بلکه ایجاد وضعیت بهتر صلح است. این تأکید شدیدی است که سنت آگوستین و دیگران نیز در مورد جنگ داشته‌اند. و سپس استدلال‌های کتاب مقدس، تأیید خداوند از استفاده از نیروی نظامی توسط اسرائیل، دستورات مستقیم الهی، در بسیاری از موارد، در عهد عتیق، مبنی بر اینکه اسرائیل گروه‌های خاصی از مردم را نابود کند.

سپس، در رومین ۱۳، پولس اشاره‌ای تأییدآمیز به استفاده دولت از زور می‌کند. بنابراین، بیایید به تحلیل شرایط مختلف برای عدالت در جنگ پردازیم که توسط نظریه‌پردازان جنگ عادلانه مورد توجه قرار گرفته است. چندین مورد از این شرایط وجود دارد.

یکی از آنها این است که جنگ باید توسط یک مرجع ذیصلاح اعلام شود، که گروه‌های خودسر یا شبه‌نظامی را رد می‌کند زیرا آنها مراجع ذیصلاح برای اعلام جنگ نیستند. فقط بالاترین نهادهای دولتی این اختیار را دارند. حال، همانطور که خواهیم دید، مشکلات خاصی در این معیار وجود دارد.

در بیشتر موارد، جنبه‌های قابل توجهی از هر معیار وجود دارد که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. در اینجا، به نظر می‌رسد که الزام اعلام جنگ توسط یک مرجع ذیصلاح، تمام جنگ‌های انقلابی را منتفی می‌کند، زیرا انقلابیون، اقتدار دولت حاکم را به چالش می‌کشند. چگونه آنها می‌توانند مرجع ذیصلاحی برای کسب یا اعلام جنگ باشند؟ همچنین، چرا باید بر اعلام رسمی جنگ اصرار داشت؟ مطمئناً در تاریخ جنگ‌های آمریکا، جنگ‌های زیادی وجود داشته است که ایالات متحده در آنها درگیر بوده است و کنگره اعلام جنگ نکرده است.

اما با این وجود، ما به دستور فرمانده کل قوا، رئیس جمهورمان، بدون تأیید کنگره و بدون هیچ گونه اعلام رسمی جنگ، در این جنگ‌ها درگیر بوده‌ایم. ثانیاً، باید یک دلیل عادلانه برای جنگ وجود داشته باشد. به طور سنتی، دلایل عادلانه شامل موارد زیر در نظر گرفته شده‌اند: به ویژه دفاع از خود و مجازات برای آسیب‌های غیرنظامی، و همچنین محافظت از پی‌گناهان، مانند مورد کشور خاورمیانه‌ای کویت که در سال ۱۹۹۱ در زمان دولت بوش اول به عراق ضمیمه شد.

ایالات متحده برای آزادسازی کویت وارد عمل شد و ارتش عراق را شکست داد و این اقدام تقریباً توسط همه به عنوان یک اقدام جنگی عادلانه تلقی شد. با این حال، برخی مشکلات با این معیار مرتبط هستند. چه چیزی به عنوان دلیل عادلانه برای جنگ محسوب می‌شود؟ آیا فقط دفاع در برابر حمله نظامی است؟ یا در مورد سایر اشکال حملات چطور؟ و حمله چقدر باید شدید باشد؟ در مورد جاسوسی چطور؟ در مورد حملات دیجیتال چطور؟ در مورد دخالت قابل توجه در شبکه‌های کامپیوتری ما که می‌تواند ما را از این طریق تهدید کند چطور؟ یا حملات اقتصادی که می‌تواند جمعیتی را حتی بیشتر از چند بمب تهدید کند.

بنابراین، حل این مسئله بسیار دشوار است و این روزها با فناوری‌های الکترونیکی که در بسیاری از موارد بسیار تهدیدآمیزتر از گلوله و بمب هستند، به طور فزاینده‌ای به یک چالش تبدیل شده است. بنابراین، دقیقاً چه چیزی به عنوان دلیل موجه برای جنگ محسوب می‌شود؟ این یکی از بحث‌برانگیزترین زیرموضوعات در کل این شماره است. سوم، باید یک نیت عادلانه، مانند تضمین نتیجه صلح و انصاف، وجود داشته باشد تا یک ملت بتواند به جنگ برود.

این مورد به اندازه سایر معیارها مورد بحث قرار نمی‌گیرد. چهارم، جنگ باید آخرین راه حل باشد. این اغلب توسط نظریه‌پردازان جنگ عادلانه تأکید می‌شود که قبل از اینکه شما حق داشته باشید گامی در جهت استفاده از نیروی نظامی ملی بردارید، باید تمام راه‌های مسالمت‌آمیز برای حل و فصل یک درگیری به کار گرفته شده باشد.

مشکل اینجاست که چطور بفهمیم چه زمانی تمام راه‌های مسالمت‌آمیز و منطقی برای حل این مناقشه به پایان رسیده است؟ چطور بفهمیم چه زمانی به آن آستانه رسیده‌ایم؟ می‌دانم که در سال ۲۰۰۳، قبل از اینکه ما، می‌دانید، ایالات متحده در جنگ دوم خلیج فارس به عراق بازگردد، رهبری عراق، صدام حسین، از رعایت قطعنامه مختلف امنیت ملی یا شورای امنیت خودداری کرده بود. و می‌دانید، انواع تحریم‌های اقتصادی ۱۷، علیه عراق اعمال شده بود. و بنابراین، اکثریت قریب به اتفاق رهبران آمریکا در سراسر کنگره، هر دو مجلس، قضاوت کردند که این گام بعدی درست است.

فقط تعداد کمی بودند که در آن زمان در رد ورود ایالات متحده به عراق برجسته بودند. آنها قضاوت کردند که خب، این یک گام مناسب در حال حاضر است. و هر نظریه‌پرداز جنگ عادلانه، که مطمئناً تعداد زیادی از آنها در کنگره هستند، به این نتیجه رسیدند که این یک گام منطقی است زیرا تمام راه‌های دیگر برای حل این درگیری به نتیجه نرسیده است.

اما با این حال، برخی می‌گفتند نه، می‌توانستیم گام‌های دیگری برداریم. نیازی به توسل به جنگ نبود. در آن زمان واقعاً گام بعدی مناسبی نبود.

پنجم، باید شانس معقولی برای موفقیت وجود داشته باشد. اگر شانس پیروزی شما کم یا خیلی خوب نیست، نمی‌خواهید وارد جنگ شوید.

این کار فقط ضررش بیشتر از منفعتش است. اما مشکل این است که ارزیابی آن اغلب بسیار دشوار است. در برخی موارد، کاملاً مشخص نیست که شانس شما چقدر است، زیرا شما نمی‌دانید وقتی صحبت از ملتی می‌شود که با آن می‌جنگید، ظرفیت‌های نظامی آن کشور چیست.

یادم می‌آید قبل از ورودمان در سال ۱۹۹۱، مفصل در مورد اینکه عراق پنجمین ارتش قدرتمند جهان را دارد بحث شد. ما اینجا با یک تلاش بسیار طولانی مواجه هستیم. خوب، اینطور نبود.

و ارتش آمریکا ارتش عراق را تنها در عرض چند روز شکست داد. و سپس در سال ۲۰۰۳، به دلیل آن تجربه، تصور می‌شد که خوب، می‌دانید، این کار آسان خواهد بود. ما قبلاً این کار را انجام داده‌ایم.

ما دوباره این کار را خواهیم کرد. و ما در سراسر عراق خواهیم رفت و یک جمهوری تأسیس خواهیم کرد و مشکلی هم پیش نخواهد آمد. و در آنجا برعکس این قضیه صادق بود.

حتی اگر مراحل اولیه جنگ نسبتاً آسان بود، تلاش درازمدت بسیار دشوار و مشکل‌ساز بود. بنابراین، عوامل بسیار زیادی در جنگ دخیل هستند که نمی‌توانید پیش‌بینی کنید که پیش‌بینی و انجام این تحلیل هزینه‌فایده بسیار دشوار است. بنابراین، این همان عدالت در رفتن به جنگ است.

حالا بیا باید توجه خود را به شرایط «حق جنگ» معطوف کنیم. از نظر اخلاقی، چه معیارهایی وجود دارد که باید در شروع جنگ به آنها پایبند باشیم؟ یکی از این معیارها اصل تناسب است که می‌گوید نوع و میزان نیروی مورد استفاده باید متناسب با ماهیت تهدید باشد. بسیاری استدلال می‌کنند که به همین دلیل، سلاح‌های هسته‌ای همیشه نامناسب هستند زیرا همیشه بیش از حد هستند.

تهدید هر چه که باشد، هرگز به طور مناسب از طریق سلاح کشتار جمعی، مانند سلاح هسته‌ای، با آن برخورد نمی‌شود. اما تعیین این موضوع دشوار است، نه فقط در مورد سلاح‌های هسته‌ای. شاید این مورد آسان باشد.

اما آنچه مهم است، پاسخ متناسب با استفاده از سلاح‌های متعارف است. این کار دشوار است. اصل تفکیک نیز وجود دارد که می‌گوید فقط ماشین‌آلات نظامی و رزمندگان می‌توانند عمداً هدف قرار گیرند.

هدف قرار دادن غیرنظامیان اشتباه است. این موضوع اغلب در گزارش‌های خبری، زمانی که جنگی در جریان است، زمانی که یک کشور یا کشور دیگر شهری را بمباران می‌کند و مدرسه‌ای با کودکان مورد اصابت قرار می‌گیرد، برجسته می‌شود، حتی اگر لزوماً به صراحت در گزارش خبری بیان نشود. این ایده که شما عمداً یا حتی صرفاً به دلیل سهل‌انگاری، این همه غیرنظامی را بکشید، عموماً به عنوان یک عمل غیراخلاقی جنگی شناخته می‌شود.

بنابراین، فقط ماشین‌آلات نظامی و رزمندگان می‌توانند عمداً هدف قرار گیرند، حتی اگر این موضوع قابل درک باشد که ممکن است آسیب‌های جانبی نیز وجود داشته باشد، همانطور که از نظر بالینی گفته می‌شود. اما اعمال این اصل دشوار است، فقط به این دلیل که مشخص نیست در هر صورت، چه چیزی به عنوان یک

رزمنده محسوب می‌شود. آیا فقط سربازانی که به طور فعال در تلاش‌های جنگی کار می‌کنند، مهم هستند؟ یا افرادی را که مثلاً در کارخانه‌هایی که بمب می‌سازند کار می‌کنند نیز شامل می‌شود؟ اکثر مردم می‌گویند، خب بله، ماشین‌آلات جنگی، مثلاً در جنگ جهانی دوم، که نازی‌ها یا ژاپنی‌ها هواپیماهای جنگنده و توپخانه خود را می‌ساختند، اهداف مناسبی نیز بودند.

خب، در مورد کسانی که یک قدم از آن فاصله دارند، کسانی که در بخش تجاری درگیر هستند، مثلاً با دولت در تولید فولاد و سایر مواد اولیه‌ای که به این کارخانه‌ها ارسال می‌کنند، معامله می‌کنند، چه؟ کسانی که یک قدم دیگر در تعامل خود با آن مشاغل فاصله دارند، این شاخه‌ها تا چه حد می‌توانند افراد درگیر را به اهداف مناسبی تبدیل کنند؟ افرادی در مشاغل کار می‌کنند که حتی ممکن است تشخیص ندهند که تجارتشان با تولید ماشین‌آلات نظامی قرارداد دولتی دارد. و این واقعیت که آسیب‌های جانبی، در کشتن غیرنظامیان، گاهی اوقات اجتناب‌ناپذیر است. هر چقدر هم که حمله را دقیق انجام دهید، در بسیاری از موارد، احتمال دارد که برخی افراد بی‌گناه یا غیرنظامی کشته شوند.

زمینه سوم برای بررسی رفتار عادلانه مربوط به جنگ، «آبمیوه پس از جنگ» است و به شرایط رفتار عادلانه پس از جنگ می‌پردازد. این موضوع به اندازه «آبمیوه به جنگ» و «آبمیوه در جنگ» مورد بحث قرار نگرفته است، اما در اینجا بُعد قابل توجهی دارد. پس از پایان جنگ و امضای برخی از شرایط تسلیم توسط ملت شکست خورده، طرف پیروز چه مسئولیت‌هایی، در صورت وجود، در رفتار خود نسبت به ملت شکست خورده یا در رابطه با آن دارد؟ محقق به نام برایان اوراند تعدادی از شرایط را برای توافقات صلح عادلانه پس از جنگ توصیه می‌کند.

او می‌گوید شرایط توافق صلح باید عمومی، سنجیده و معقول باشد و اصول تبعیض و تناسب را رعایت کند. یکی از این اصول، اصل احترام است که بیان می‌کند حقوق و سنت‌های مغلوبین باید محترم شمرده شود. تلاش برای تغییر کامل کل فرهنگ صرفاً به این دلیل که آنها را در جنگ شکست داده‌اید و اصرار بر اینکه مثلاً آنها باید زبان شما را یاد بگیرند یا سنت‌های فرهنگی شما را بپذیرند، نامناسب است.

حقوق و سنت‌های مغلوبین باید محترم شمرده شود. تبعیض عادلانه است. این مربوط به این ایده است که رهبران، سربازان و غیرنظامیان باید از هم متمایز شوند.

رهبران و سربازان درون ملتی که به ناحق جنگ را به راه انداخته بودند، ممکن است در معرض محاکمات جنایی و جنگی قرار گیرند، در حالی که غیرنظامیان از این اتهامات مصون هستند و مگر اینکه کسی در آن جامعه به طور فعال در بی‌عدالتی جنگ نقش داشته باشد، باید به حال خود رها شوند. غرامت عادلانه. این مربوط به این ایده است که ادعاهای پیروزی باید متناسب با ماهیت جنگ باشد.

در مورد جنگ جهانی دوم، یکی از عواقب آن، در آن مورد، این بود که آلمان مجبور شد انواع غرامت‌ها را بپردازد، زیرا ماهیت جنگ، در آن مورد، برای بسیاری از مردم در سراسر اروپا چنان ویرانگر بود که آنها مجبور بودند برای مدت طولانی هزینه بپردازند و همچنین ارتش خود را نداشته باشند. شما به آلمان نشان داده‌اید که کمترین مسئولیت را در قبال داشتن نیروی نظامی خود ندارید، بنابراین مدت زیادی ارتشی برای شما وجود ندارد و ما از شما محافظت خواهیم کرد. ارتش ایالات متحده مدت زیادی است که نگرهبان اروپا بوده است، چیزی که رئیس‌جمهور فعلی ما تا حدودی از آن مستثنی بوده است.

وقتی به بودجه نظامی ما نگاه می‌کنید، می‌بینید که ارتش آمریکا باید مبلغ هنگفتی را به حفاظت از برخی کشورهای اروپایی اختصاص دهد، اما این پیامد جنگ جهانی دوم است، به ویژه در مورد آلمان و سوءاستفاده آنها از ارتششان. سوال جالب در مورد این موضوع این است که این وضعیت تا چه مدت، چند سال، چند

دهه، چند نسل باید ادامه یابد؟ این فقط یک نمونه از سوالات مربوط به معنای احترام به معیار جبران عادلانه پس از جنگ است. و در نهایت، امنیت لازم

باید به کشورهای شکست خورده در برابر حملات آینده، به ویژه اگر اجازه توسعه ارتش خود را نداشته باشند، مانند آلمان یا ژاپن، تضمین خاصی داده شود. اگر این شرط پس از جنگ باشد که کشور شکست خورده نمی تواند ارتش خود را داشته باشد، آنها را در برابر حمله کشور دیگر کاملاً آسیب پذیر می کند بنابراین، کشور پیروز باید اطمینان حاصل کند که در این صورت از کشور شکست خورده به درستی محافظت می شود، کاری که ایالات متحده انجام داده است

بنابراین اینها شرایط نارنجی برای جنگ پس از جنگ هستند و این بحث ما در مورد اخلاق جنگ را به پایان می رساند

این دکتر جیمز اشپیگل در آموزه هایش در مورد اخلاق مسیحی است. این جلسه شانزدهم در مورد جنگ است.